



نامیدن قرون وسطی به «تاریک‌ترین دوره تاریخ غرب» تعریض به حاکمیت کلیساست

طولانی‌ترین دوره تمدنی غرب، دوران قرون وسطاست که غربی‌ها آن را «تاریک‌ترین دوره تاریخ غرب» دانسته‌اند.

طولانی‌ترین دوره تمدنی غرب، دوران قرون وسطاست که غربی‌ها آن را «تاریک‌ترین دوره تاریخ غرب» دانسته‌اند. این تعبیر تعریضی به حاکمیت دین و کلیساست و معتقدند زمانی که کلیسا حاکمیت پیدا کرد، بساط تمدن باشکوه برآمده از یونان باستان به یکباره برچیده شد.

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)، حجت‌الاسلام و المسلمین محمدتقی فعالی، مدرس حوزه و دانشگاه و نگارنده 9 جلد کتاب در باب جنبش‌های نوظهور معنوی، در بیستمین نشست از سلسله نشست‌های «آسیب‌شناسی عرفان‌های کاذب» که در سازمان فعالیت‌های قرآنی دانشگاهیان کشور برگزار شد، به تشریح دوره‌های تمدن غربی و تلقی خود غربیان از سیر تمدنی خودشان پرداخت.

فعال با بیان این که با یک نگاه کلان و بسیار کلی، تاریخ تفکر در جهان غرب را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد، اظهار کرد: براساس این دسته‌بندی که به بازشناسی کل تفکر و اندیشه در جهان غرب کمک می‌کند، دوره اول که موسوم به دوران یونان باستان است، از سده ششم قبل از میلاد مسیح آغاز می‌شود و تا اواسط قرن چهارم میلادی یعنی حدود سال 350 میلادی ادامه دارد و مجموعاً حدود هزار سال، این دوره را شکل می‌دهد که نقطه آغاز و صورت بستن تفکر و فرهنگ غرب است.

وی افزود: در این دوره است که کسانی مثل سقراط، افلاطون و به ویژه ارسطو و حوزه‌های بعد از ارسطو که به نام حوزه‌های نواسکندرانی خوانده می‌شوند با کسانی مثل اپیکور یا فلوپین ظهور کرده‌اند. غربی‌ها معتقدند که دوران شکوفایی علم و اندیشه در غرب، همین دوره است و این شکوفایی مخصوصاً به دست افلاطون و شاگرد بزرگش ارسطو رقم خورده است. ارسطو مدون بسیاری از علوم تاریخ بشریت است و نخستین کسی است که فلسفه سیاست را بنا گذاشت و منطق را تدوین کرد و همچنین نخستین کسی است که بسیاری از مباحث مربوط به حوزه معرفت‌شناسی را عرضه کرده است.

فعال در ادامه به دومین دوره تاریخ تفکر و تمدن در غرب اشاره کرد و گفت: دوره دوم قرون وسطاست که از سده چهارم تا پانزدهم میلادی یعنی 11 قرن را دربرمی‌گیرد. در طول این 11 قرن دو متفکر بسیار بزرگ در دو سمت این دوره ظهور کرده‌اند. یکی آگوستین قدیس در سده چهارم و پنجم و دیگری سنت آکویناس که در سده‌های 12 و 13 میلادی می‌زیسته است.

غربیان معتقدند که دین و علم با هم سازگار نیستند و رابطه تخاصم و تهافت و تناقض میان این دو برقرار است و مهم‌ترین شاهی که برای این مقوله ارائه می‌کنند شاهی تاریخی است که عمدتاً مربوط به دوره قرون وسطاست

فعال درباره دوره سوم، موسوم به دوره جدید، بیان کرد: این دوره سده‌های 16 تا 19 و مجموعاً 400 سال را شامل می‌شود که به نام دوره رنسانس معروف است. رنسانس به معنای نوزایی است و مقصود از چنین تعبیری این است که امری بوده است و از نو زاده شده است و البته در اینجا منظور از امر دوباره زاده شده، علم است. متفکران و اندیشمندان غربی معتقدند که علم در یونان زاده شد، اما در قرون وسطی به دلیل حاکمیت دین کلیسایی و کاتولیک‌ها مُرد.

وی درخصوص نقدهای مطرح شده در دوره رنسانس به دین، گفت: تمام دوره 11 قرنه‌ای که به نام قرون وسطی خوانده می‌شود، دوره حکوت کلیسا، کاتولیک‌ها و کشیش‌ها بوده است. و تعریض مهمی که منتقدین دین به ظهور دین وارد می‌کنند این است که با اشاره و استناد به این دوره حاکمیت کلیسا بر جهان غرب می‌گویند هرگاه دین به صحنه آمده و بر کرسی حاکمیت نشسته است، علم را فدا کرده است و دلیل این امر را برقراری نوعی رابطه تهافت و تناقض بین دین و علم می‌دانند. غربی‌ها عمدتاً معتقدند که علم با دین رابطه خوبی ندارد و برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی در جمله معروفی می‌گوید که «171؛ از هر دری که دین درآید از در دیگر علم فرار می‌کند و از هر پنجره‌ای که علم آمد از پنجره دیگر دین فرار خواهد کرد.»

این استاد حوزه و دانشگاه افزود: غربیان معتقدند که دین و علم با هم سازگار نیستند و رابطه تخاصم و تهافت و تناقض میان این دو برقرار است و مهم‌ترین شاهی که برای این مقوله ارائه می‌کنند شاهی تاریخی است که عمدتاً مربوط به دوره قرون وسطاست و بر این نکته تکیه می‌کنند که در 11 قرن حاکمیت کلیسا، علم یونان با تمام عظمت و بلندای خود به افول و حتی بیش از آن به مردگی گرایید و البته این فرضیه‌ای است که مخالفینی نیز در خود جهان غرب دارد.

فعالی ادامه داد: بنابراین دوره سوم که رنسانس خوانده می‌شود، دوره نوزایی علم است و علمی که در یونان باستان زاده شد و در دوره دوم به افول گرایید در سومین دوره، با کنار گذاشته شدن دین از جامعه غربی به لحاظ حاکمیتی، مجدداً احیا شد. در واقع دوره سوم که دوره جدید تمدن غربی است، دوران افول دیانت غربی در عرصه حاکمیت است؛ یعنی دین در جهان غرب بوده و هست اما با ظهور افرادی مانند لوتر و کالون و ... و با شکل‌گیری رفرمیسم، پروتستانتیسم و لیبرالیسم، حاکمیت از آن گرفته می‌شود این شکل تمدنی با افرادی همچون جان لاک، جان هابز، ماکیاولی، دیوید هیوم، رنه دکارت، ایمانوئل کانت، هگل و ده‌ها متفکر دیگر که در این دوره ظهور کردند، فرهنگ و تمدن جدید غربی ساخته شد.

وی از ابتدای قرن 20 تا به امروز را در چهارمین دوره تمدن غرب دسته‌بندی کرد و گفت: این دوره نیز به دو بخش تقسیم می‌شود که حد فاصل آن‌ها جنگ دوم جهانی است. بنابراین نیمه اول قرن بیستم تا پایان دهه 40 بخش اول این دوره و نیمه دوم از آغاز دهه 50 میلادی تاکنون بخش دوم این دوره را تشکیل می‌دهد.

این محقق و پژوهشگر با اشاره به رشد علم در دوره اخیر تمدن غربی، عنوان کرد: برخی از غربیان معتقدند که تمام رشد علم در جهان غرب در يك سمت قرار دارد و شش دهه اخیر در سمت دیگر؛ یعنی علم در دهه 50 تا دهه اول قرن 21 آن چنان رشد شگرفی در جهان غرب داشته است که با تمام 2 هزار و 550 سال پیشین آن قابل مقایسه نیست. البته باید گفت که چنین موضعی تاحدی افراطی و اغراق‌آمیز به نظر می‌آید.

فعالی گفت: با توجه به این چهار دوره یعنی یونان باستان، قرون وسطی، دوره جدید و دوره معاصر، می‌بینیم که طولانی‌ترین دوره در این میان، دوره دوم یا دوره قرون وسطاست که غربی‌ها آن را تاریک‌ترین دوره تاریخ تفکر غرب دانسته‌اند که این تعبیر تعریضی به حاکمیت دین و کلیسا است و می‌گویند زمانی که کلیسا حاکمیت پیدا کرد، بساط تمدن باشکوه برآمده از یونان باستان به یکباره برچیده شد.